

## اعتبار سنجی توان اثباتی اقراریه مطرح در دادسرا

امین جلیلی<sup>۱</sup>

سیدمحمد مهدی ساداتی<sup>۲</sup>

فضل الله فروغی<sup>۳</sup>

### چکیده

اقرار به عنوان اشرف دلایل، اشراف دهنده‌ی کاشفان حقیقت است. اقرار گاه نزد شخص قاضی در دادگاه و گاه در خارج از دادگاه به وقوع می‌پیوندد. بر اولی اقرار قضایی و بر دوم اقرار غیر قضایی اطلاق می‌گردد. مقنن کیفری در باب ابتدای احکام جزایی بر اقراریه غیر قضایی، آنگاه که اقرار یگانه مستند مثبت پرونده باشند، با توجه به تبصره ۲ ماده ۱۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره ۲ ماده ۲۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، اقراریه غیر قضایی را فاقد صلاحیت توان اثباتی در قواره "دلیل" دانسته است. به نظر می‌رسد مقنن کیفری با اتکای بر براهینی از جمله روایات حکایتگر از لزوم اقرار عندالحاکم، نقصان در مکان و مستمع اقرار یعنی فقدان نهاد دادسرا در چرخه قضایی نظام دادرسی اسلامی و احتیاط نهادینه شده در سیاست جنایی اسلام در اثبات جرائم، بدین نتیجه متمایل گشته است که شان اثباتی اقراریه غیر قضایی را از "دلیل" به "اماره قضایی" تنزل دهد. در این میان، نگارنده ضمن رد مدعیات حامیان نظریه مقنن کیفری معتقد است آنگاه که سخن از اقراری باشد که موجد تمامی جوانب اعتباری است، نباید هیچ مانعی سد راه امکان توان اثباتی اقراریه مطرح در دادسرا به عنوان «دلیل» مطرح گردد، مگر آنکه مقنن کیفری با توجه امتنان و احتیاط نهادینه شده سیاست جنایی اسلام در اثبات جرائم تصمیم گیرد نسبت به لغزش‌های افراد خاطی تغافل نماید که پذیرش این تصمیم نیز مستلزم عدم تضییع حقوق افراد در جرائم حق الناسی است.

**واژگان کلیدی:** اقرار، دادسرا، دادگاه، دلیل، اماره قضایی.

<sup>۱</sup> دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول) [jaliliamin1991@gmail.com](mailto:jaliliamin1991@gmail.com)

<sup>۲</sup> [mohamad.sadati@yahoo.com](mailto:mohamad.sadati@yahoo.com)

<sup>۳</sup> استادیار دانشکده حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شیراز

[forughi@yahoo.com](mailto:forughi@yahoo.com)

<sup>۳</sup> دانشیار دانشکده حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شیراز

در باب اثبات دعاوی حقوقی هرچند قانون‌گذار مطابق ماده ۲۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی<sup>۴</sup> قائل بر تفکیک اقرار بر حسب مکان وقوع آن گشته است؛ اما در صورت شهادت شهود یا موجود بودن قراین و اماراتی دال بر وقوع اقرار بر غیر قضایی، مطابق ماده ۱۲۷۹ قانون مدنی<sup>۵</sup> آن را از حیث توان اثباتی هم‌ردیف با اقرار قضایی محسوب نموده است. این در حالی است که مقنن کیفری پس از به رسمیت شناختن اقرار و موضوعیت داشتن آن به‌عنوان یکی از ادله اثبات دعوا در مواد ۱۶۰<sup>۶</sup> و ۱۶۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲<sup>۷</sup>، بلافاصله در ماده ۱۶۲ قانون فوق‌الذکر<sup>۸</sup>، صحبت از اعتبار داشتن اقرار به‌عنوان دلیل تنها در صورت وجود دو قید شرعی و قانونی می‌کند و در صورت فقدان هرکدام از شرایط مشروح، توان اثباتی اقرار را در حد «اماره قضایی» کاهش می‌دهد. از شرایط شرعی مد نظر مطابق تبصره ۲ ماده ۱۱۹ قانون آ.د.ک.<sup>۹</sup> و تبصره ۲ ماده ۲۱۸ قانون م.ا. مصوب ۱۳۹۲<sup>۱۰</sup>، اقرار نزد شخص قاضی در دادگاه است. لزوم استماع اقرار توسط قاضی صادرکننده حکم، برخلاف امور حقوقی، امکان اثبات از طرق شهادت شهود و قراین و امارات علم آور را غیرممکن نموده است. باری، نگارنده در این مقال بنا دارد تا علت اتخاذ چنین رویکردی از سوی مقنن کیفری را در قیاس با امور حقوقی مورد واکاوی قرار دهد؛ چراکه عدم پذیرش اقرار مطرح در دادسرا به‌عنوان دلیل پس از احراز تمامی شرایط صحت مند، دست‌کم در جرائم حق‌الناسی، خلاف موازین عقلانیت و عدالت است. پیش از پرداخت به موضوع، نگارنده بر خود لازم می‌داند که دو نکته مهم را جهت وضوح هر چه بیشتر بحث بیان نماید. اول آنکه محل بحث در مواردی است که اقرار تنها مستند پرونده باشد و هیچ قراین و امارات دیگری در پرونده وجود نداشته باشد تا شخص قاضی بتواند بر اساس آن و بدون در نظر گرفتن مکان و مستمع اقرار، اقدام به صدور حکم نماید. درواقع ما نقش مکان و مستمع اقرار در اثبات جرائم را در غالب نظام ادله قانونی موردبحث قرار می‌دهیم و نه نظام ادله معنوی که شخص قاضی خود تعیین‌کننده ارزش اثباتی ادله است. دومین پیش‌فرض سنجش توان اثباتی اقرار مطرح در دادسرا، اثبات این اقرار با دلایل محکمه‌پسند و قانونی نزد شخص قاضی است. این مهم مبرهن است که چنانچه شخص قاضی در وقوع اقرار خارج از محکمه یا شرایط وقوع آن، دچار شک و تردید گردد، نمی‌تواند اقدام به صدور حکم محکومیت نماید. درواقع محل نزاع بر وقوع یا عدم وقوع صحت مند اقرار در مرحله تحت نظر یا

<sup>۴</sup> ماده ۲۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی: «اگر اقرار در دادخواست یا حین مذاکره در دادگاه یا در یکی از لوایحی که به دادگاه تقدیم شده است به عمل آید، اقرار در دادگاه محسوب می‌شود، در غیر اینصورت اقرار در خارج از دادگاه تلقی می‌شود.»

<sup>۵</sup> ماده ۱۲۷۹ قانون مدنی: «اقرار شفاهی واقع در خارج از محکمه را در صورتی می‌توان به شهادت شهود اثبات کرد که اصل دعوی به شهادت شهود قابل اثبات باشد و یا ادله و قرائتی بر وقوع اقرار موجود باشد.»

<sup>۶</sup> ماده ۱۶۰ قانون مجازات اسلامی: «ادله اثبات جرم عبارت از اقرار، شهادت، قسامه و سوگند در موارد مقرر قانونی و علم قاضی است.»

<sup>۷</sup> ماده ۱۶۱ قانون مجازات اسلامی: «در مواردی که دعوی کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارد، اثبات می‌شود، قاضی به استناد آنها رأی صادر می‌کند مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد.»

<sup>۸</sup> ماده ۱۶۲ قانون مجازات اسلامی: «هرگاه ادله‌ای که موضوعیت دارد فاقد شرایط شرعی و قانونی لازم باشد، می‌تواند به‌عنوان اماره قضایی مورد استناد قرار گیرد مشروط بر اینکه همراه با قرائن و امارات دیگر، موجب علم قاضی شود.»

<sup>۹</sup> تبصره ۲ ماده ۱۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری: «در مواردی که اقرار متهم و یا شهادت شهود و یا شهادت بر شهادت شاهد، مستند رأی دادگاه باشد، استماع آن توسط قاضی صادرکننده رأی الزامی است.»

<sup>۱۰</sup> تبصره ۲ ماده ۲۱۸ قانون مجازات اسلامی: «اقرار در صورتی اعتبار شرعی دارد که نزد قاضی در محکمه انجام گیرد.»

تحقیقات مقدماتی نزد ضابطان دادگستری یا مقامات قضای دادسرا نیست؛ بلکه جدال بر فهم قیاس توان اثباتی اقرار بر مطرح در دادسرا نسبت به اقرار موجود در دادگاه است؛ درحالی که به هیچ عنوان در وقوع و صحت اقرار مطرح هیچ گونه شک و تردیدی برای شخص قاضی وجود ندارد و تنها مانع عدم ابتدای احکام بر مبنای اقرار حادث گشته در دادسرا، عدم وقوع اقرار نزد شخص قاضی در دادگاه است.

## (۱) مفهوم و ماهیت اقرار

اقرار در لغت به معنای، سخن را آشکارا و واضح بیان کردن است.<sup>۱۱</sup> یا اقرار هرگاه نسبت به اشیای محسوس باشد به معنای اقرار دادن آن در محل خود و هرگاه در سخنان و الفاظ باشد به معنای اذعان به حق است.<sup>۱۲</sup> برخی نیز بر این عقیده هستند که اقرار همان معنای اعتراف کردن را دارد.<sup>۱۳</sup> اما در رد این نظر عنوان شده است که تفاوت عمده‌ای از حیث معنای لغوی در استعمال واژه اعتراف و اقرار وجود دارد و اینکه در اعتراف، معرفت و آگاهی نسبت به آنچه بدان اظهار می‌شود نهفته است اما در اقرار این گونه نیست، زیرا اخبار غافل در اثنا مذاکرات و دفاعیات در دادگاه به ضرر خود نیز اقرار گویند و نه اعتراف.<sup>۱۴</sup>

از منظر تعریف اصطلاحی نیز، بعضی به اختصار آن را اخبار به حقی به نفع غیر و به ضرر خود تعریف کرده‌اند.<sup>۱۵</sup> از طرفی دیگر گروهی از فقها لفظ را نیز در ردیف آن وارد ساخته و بیان داشته‌اند که «اقرار عبارت است از لفظی که دلالت به اخبار از حق سابق نماید»<sup>۱۶</sup> برخی نیز عقیده دارند که معنایی اصطلاحی اقرار اخص از معنای لغوی است و شامل خبر دادن از آگاهی از عواقب و نتایج کیفری، قسمتی یا تمامی از اتهامی را که علیه وی در دادگاه اقامه شده است می‌پذیرد.<sup>۱۷</sup>

در مقام بیان ماهیت اقرار می‌توان بیان داشت که اولاً، اقرار، ماهیتاً اخبار است و نه انشاء، به معنای آنکه اقرار کاشف از وضعیتی است که آثار و تبعات حقوقی خاصی دارد و به همین جهت ماده ۱۲۷۶ ق.م اقرار دروغ را فاقد اثر می‌داند. حال آنکه دروغ یا راست بودن، صفت اخبار است زیرا انشاء را نمی‌توان متصف به دروغ یا راست نمود.<sup>۱۸</sup> ثانیاً منظور از حق در تعریف ارائه شده از اقرار، مفهوم عام حق است. بدین ترتیب، شامل عین، منفعت و حق در معنای اخص مانند حق شفعه، حق انتفاع و حق قصاص می‌شود. در واقع موضوع اقرار می‌تواند از امور کیفری و مدنی باشد.<sup>۱۹</sup> ثالثاً اقرار با

<sup>۱۱</sup> انصاری، طاهری، دانشنامه حقوق خصوصی، ۴۰۸.

<sup>۱۲</sup> زراعت، حاجی‌زاده، ادله اثبات دعوا، ۱۷۹.

<sup>۱۳</sup> حسینی شیرازی، موسوعه استدلالیه فی الفقه الاسلامی، ۲۵.

<sup>۱۴</sup> جعفری لنگرودی، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ۵۳۰.

<sup>۱۵</sup> الحصری، علم القضاء، ۹.

<sup>۱۶</sup> علامه حلی، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، ۴۱۵.

<sup>۱۷</sup> شامببائی، حقوق کیفری اختصاصی، ۱۹۷.

<sup>۱۸</sup> زراعت، حاجی‌زاده، پیشین، ۱۸۵.

<sup>۱۹</sup> جعفری لنگرودی، دائره المعارف حقوق مدنی و تجارت، ۳۵۹.

شهادت تفاوت دارد زیرا شهادت یعنی اخبار به حقی به ضرر دیگری به سود ثالث. درحالی که در تعریف اقرار قید ضرر به خویش و سود دیگری وجود دارد. رابعاً، اقرار باید به سود غیر باشد یعنی از اقرار منفعتی نصیب دیگری گردد و نه اینکه حقی برای دیگران نمی‌شود.<sup>۲۰</sup>

باری، در حقوق مدنی، «اخبار به حقی برای غیر و به ضرر خود» و در حقوق کیفری، «اخبار شخص به ارتکاب جرم از جانب خود» را اقرار می‌نامند. اکثر حقوقدانان کیفری و مدنی تعریف ارائه‌شده را موردپذیرش قرار داده‌اند.<sup>۲۱</sup> اما در مقابل گروهی تعریف ارائه‌شده از اقرار در قانون مدنی را کامل ندانسته و معتقدند باید پذیرفت که تعریف «ابری و رو» در حقوق فرانسه بلیغ‌تر از قانون مدنی است و «آن تأیید رویدادی که به حکم طبیعت خود به زیان مقرر، دارای نتایج حقوقی است.»<sup>۲۲</sup>

## ۲) قائلین به لزوم وقوع اقرار در محکمه نزد مقام قضا

تأمل در نظریات متفکران نظریه عدم توان اثباتی اقرار مطرح در دادسرا به‌عنوان دلیل در اثبات جرائم، به‌طور کلی حول سه محور در دوران است. دسته اول با استناد به پاره‌ای از روایات نتیجه می‌گیرند که اقرار لزوماً باید «عندالحاکم» باشد. گروه دوم، اعتقاد بر نقصان در مکان و مستمع اقرار یعنی فقدان نهاد دادسرا در چرخه قضایی نظام دادرسی اسلامی و اصل وحدت قاضی معتقد هستند که علت را باید در فقدان شان برابر نهاد دادسرا با مرجع دادگاه در نظام دادرسی اسلامی جستجو کرد. دسته سوم، احتیاط را مبنای نظر خویش قرار داده و معتقد هستند که در موارد وجود شبهه باید قاعده در آ را حاکم نمود.

### ۱-۲) روایات دال بر لزوم اقرار «عندالامام»

در مورد لزوم اقرار نزد امام و به‌تبع شخص قاضی، روایتی است از فضیل بن یسار که بیان می‌دارد: «عن الفضیل قال: سمعت ابا عبدالله (ع) یقول: من اقر علی نفسه عند الامام بحق من حدودالله مره واحده حراً کان او عبداً او حره کانت او امه فعلی الامام ان یقیم الحدّ علیه للذی اقر به علی نفسه کائنا من کان... قال: ابوعبدالله (ع) و من اقر علی نفسه عند الامام بحق حدّ من حدودالله فی حقوق المسلمین فلیس علی الامام ان یقیم علیه الحدّ الذی به اقر عنده حتی یحضر صاحب الحق او ولیه فیطالبه بحقه...»<sup>۲۳</sup>

در این روایت به شکل قاعده‌ای کلی، امام (ع) دو مطلب را بیان می‌کنند. اول. اینکه اگر کسی یک‌بار نزد امام به حقی از حدودالله اقرار کند بر امام لازم است حدی را که اقرار کرده - هر چه باشد - بر او اجرا کند. البته اطلاق این روایت در مورد زنا و لواط و مساحقه و کلاً حدودی که نیاز به چهار یا دو بار اقرار دارد، مقید می‌شود، گرچه در مورد حدود

<sup>۲۰</sup> محقق داماد، قواعد فقه-بخش قضایی، ۱۸۹.

<sup>۲۱</sup> مدنی، ادله اثبات دعوا، ۶۱. امامی، حقوق مدنی، ۲۳.

<sup>۲۲</sup> کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، ۱۹۲.

<sup>۲۳</sup> عاملی، وسایل الشیعه، ۵۶.

اخیر، «عند الامام» بودن آن نفی نمی‌شود بلکه کفایت یک‌بار اقرار، منتفی است. ضمن آنکه بعید نیست عبارت «بحق من حدودالله» شامل تعزیرات نیز بشود. دوم، اگر کسی نزد امام اقرار به حدی از حقوق الناس کند امام در صورتی حد را بر وی جاری می‌کند که صاحب حق آن را مطالبه کند. در این قسمت بر لزوم اقرار نزد امام تأکید شده است گرچه صحبت از کفایت «یک‌بار» اقرار نشده، اما با اولویت و اطلاق روایت و ... می‌توان کفایت یک‌بار را استنباط نمود. ضمن آنکه به نظر می‌رسد واژه «بحق حد من حدودالله فی حقوق المسلمین» شامل تعزیرات می‌شود، زیرا حدود بالمعنی الاخص که حق باشند، بسیار اندک‌اند مثلاً از میان هشت حد معروف، تنها حد قذف را در برمی‌گیرد و در مورد حد سرقت، ظاهر روایت که صحبت از شکایت مالباخته ندارد - آن است که سرقت جزو حقوق الله است و نیاز به مطالبه مسروق عنه ندارد همان‌گونه که برخی فقها چنین عقیده دارند و بسیار بعید است که امام (ع) برای این موارد اندک، قاعده بیان نماید. در نتیجه بعید نیست این روایت شامل قصاص و دیات و تعزیرات حق الناسی هم بشود.<sup>۲۴</sup> نگارنده جهت پرهیز از اطاله کلام، در باب لزوم اقرار «عند الامام» در این مقال اکتفا بر صورت کلی دیگر روایاتی می‌کند که همگی به نوعی مؤید مفاد روایات صدر الذکر می‌باشد. از جمله این روایات می‌توان به روایت «صحیححه فضیل» در باب لزوم اقرار به سرقت نزد امام<sup>۲۵</sup>، لزوم اقرار به زنا و لواط عند الامام<sup>۲۶</sup>، تخییر امام در عفو یا اجرای حد پس از اقرار نزد او به جرم زنا<sup>۲۷</sup> و عدم توان اثبات حد قذف جز با اقرار عند الامام<sup>۲۸</sup> اشاره نمود.

حامیان نظریه لزوم اقرار نزد قاضی معتقدند که در روایات بر اقرار عند الامام تأکید شده است و مقصود از امام در این روایات امام معصوم و نائب خاص او و هرکسی است که بتواند اقامه حدود کند، یعنی این روایات که دال بر اقرار نزد امام است را باید در کنار روایتی که می‌گوید: «اقامه الحدود الی من الیه الحکم» معنا کرد.<sup>۲۹</sup> در حقیقت مدعا آن است که تقیید اقرار به «عند الامام» در روایات مشروح، باید بلاشک به عنوان یکی از شرایط سنجش توان اثباتی اقرار در اثبات دعاوی مطرح باشد، به نحوی که فقدان شرط وقوع اقرار «عند الامام» اسباب نزول شان اقرار مشروح را از دلیل به اماره قضایی کاهش می‌دهد.

## ۲-۲) اصل وحدت قاضی عامل عدم قدرت اثباتی اقرار بر مطرح در دادسرا در قواره «دلیل»

معتقدان به این نظریه جهت کاهش توان اثباتی اقرار بر مطرح در دادسرا معتقدند یکی از خصایص نظام رسیدگی اسلامی، «اصل وحدت قاضی» می‌باشد. اصل وحدت قاضی به این معنا که قاضی واحد باصلاحیت عام از ابتدا تا انتهای پرونده کیفری را رسیدگی و حتی اجرای احکام با نظارت خود قاضی صورت می‌گیرد. عدم پذیرش نظام تعدد قضات در دادرسی کیفری اسلام ناشی از شرایط و ویژگی‌های سخت‌گیرانه ایست که شارع مقدس برای تصدی مقام

<sup>۲۴</sup> حاجی ده آبادی، «عدم اعتبار اقرار غیر قضایی در امور کیفری»، ۱۲۸.

<sup>۲۵</sup> طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۲۶.

<sup>۲۶</sup> مفید بغدادی، المقننه، ۷۷۷.

<sup>۲۷</sup> حلی، السر الحاوی لتحریر الفتاوی، ۴۵۵.

<sup>۲۸</sup> حلی، شرایع الاسلام فی مسایل الحلال و الحرام، ۷۷.

<sup>۲۹</sup> بهرامی خوشکار، «قضاوت غیر مجتهد در فقه امامیه با رویکرد به نظر امام خمینی (ره)»، ۷۹.

قضا وضع کرده است.<sup>۳۰</sup> بر مبنای اصل وحدت قاضی، نهاد دادسرا در چرخه قضایی نظام دادرسی اسلامی جایگاهی نداشته و به همین علت اقراریه مطرح در دادسرا دارای اعتبار شرعی نمی‌باشند و به تبع نمی‌توانند در اثبات جرائم دلیل به حساب آیند. به دیگر سخن، اصل مذکور اشاره بدان امر دارد که تمامی مراحل یک دادرسی اعم از تعقیب، تحقیق و رسیدگی در ید شخص واحدی بنام قاضی وجود داشته است. نتیجه عدم تفکیک میان مراحل مختلف یک دادرسی، نبود مقاماتی است که باید عهده‌دار امر تعقیب و تحقیق باشند. ماحصل این دیدگاه آن است که اقراریه مطرح در دادسرا به علت فقدان نهاد دادسرا در چرخه قضایی نظام دادرسی اسلامی فاقد شأنی برابر با ارزش اثباتی اقراریه نزد شخص قاضی در محکمه می‌باشند و در بهترین حالت این اقراریه مطرح در دادسرا می‌توانند تحت لوای علم قاضی جهت اثبات جرائم مستند حکم قرار گیرند. از عمده دلایل حذف نهاد دادسرا در ۱۳۷۳/۴/۱۵ از چرخه قضایی، همین استدلال غیرشرعی خواندن نهاد دادسرا بود. به نحوی که برخی بیان داشتند که وجود دادسرا برخلاف نظام دادرسی در اسلام است، زیرا اصل در اسلام محکمه یا دادگاه است و دادسرا متخذ از قوانین اروپا است.<sup>۳۱</sup> بر مبنای نگاه فوق، برخی اقرار و شهادت نزد دادستان و بازپرس را به علت عدم توانایی ایشان در اصدار حکم، امری غیرشرعی می‌دانند.<sup>۳۲</sup>

### ۳-۲) ملحوظ داشتن عنصر «احتیاط» در شکوک مستقر در اقراریه مطرح در دادسرا

وجود ابهام‌ها و سؤال‌های متعدد، پذیرش اقراریه خارج از دادگاه را به راحتی امکان‌پذیر نمی‌سازد. سؤالاتی از قبیل اینکه آیا مقر قصد جدی داشته است یا اینکه از فرط بی‌حوصلگی و برای راحتی خویش اقرار کرده است؟ در حال اقرار از سلامت عقل برخوردار بوده یا اینکه بر اثر جنون ادواری، غضب و خشم شدید، اکراه معنوی و مستی و خواب و هیپنوتیزم و بیهوشی و ... قصد جدی نداشته یا اصلاً قصدی نداشته است؟ آیا نوشته حاکی از اقرار خارج از دادگاه متناسب به مقر می‌باشد یا اینکه جعلی است؟ و ... چنین احتمالاتی در اقرار قضایی موجود نیست، زیرا فرض بر این است که اقرار کننده با کمال عقل و بلوغ و یا اختیار و اراده نزد قاضی به امری اقرار کرده است و او صحت اقرار را احراز نموده است. گرچه می‌توان در اقرار قضایی هم برخی احتمالات فوق را مطرح نمود همچون نداشتن قصد جدی و ...، اما قاضی می‌تواند با اصول عقلایی متناسب آن‌ها را برطرف کند ولی وجود این احتمالات در اقرار غیر قضایی به اندازه‌ای قوی است که نمی‌توان با اصول عقلایی به راحتی آن‌ها را کنار زد.<sup>۳۳</sup>

برخی به طور کلی، مبنای عدم پذیرش اقراریه خارج از دادگاه را قاعده درأ دانسته و بیان داشته‌اند: در امور کیفری اگر بزهدار در خارج از دادگاه، اقرار به ارتکاب بزه کند و دیگران بر آن اقرار، وقوف یابند و بخواهند شهادت بر چنین اقراری بدهند با این گواهی، جرم ثابت نمی‌شود. قاعده «الحدود تدرء بالشبهات» مانع از ترتیب اثر دادن به چنین شهادتی است و چون گواهی یک دلیل ظنی است بنابراین، قاعده مذکور می‌تواند دامنه تأثیر گواهی را محدود کند.<sup>۳۴</sup>

<sup>۳۰</sup> یوسفی، تحقیقات مقدماتی در آیین دادرسی کیفری، ۸۷.

<sup>۳۱</sup> منتظری، روزنامه کیهان، ۷. شوشتری، روزنامه سلام، ۱۳۶.

<sup>۳۲</sup> حسینی، مذاکرات مجلس شورای اسلامی دوره چهارم، ۵۵. شوشتری، مذاکرات مجلس شورای اسلامی دوره چهارم، ۵۵.

<sup>۳۳</sup> حاجی ده آبادی، پیشین، ۱۱۴.

<sup>۳۴</sup> جعفری لنگرودی، دایره المعارف علوم اسلامی قضایی، ۸۳۵.

در راستای حدوث شک در شخص قاضی، پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «ان الامام ان یخطی فی العفو خیر من ان یخطی فی العقوبه»، اشتباه قاضی در عفو متهم بهتر از اشتباه وی در کیفر دادن است. معنا و مفاد این قاعده این است که صدور حکم به مجازات متهم تنها در صورتی صحیح است که ارتکاب جرم از ناحیه او ثابت شده و نص تحریم کننده منطبق با جرم ارتكابی باشد؛ بنابراین اگر تردیدی در ارتکاب جرم از ناحیه متهم یا در انطباق عنوان مجرمانه بر فعل منتسب به جانی وجود داشته باشد، باید حکم به برائت متهم شود، زیرا در صورت تردید، برائت متهم برای جامعه بهتر و از جهت اجرای عدالت سزاوارتر است. به دیگر سخن، در صورت شک در مجرمیت متهم، بهتر است قاضی، قاعده «ترجیح اشتباه در عفو بر اشتباه در کیفر» را حاکم نماید.<sup>۳۵</sup>

در حقیقت مدعا این است که وجود ابهامات فوق در مورد اقرار خارج از دادگاه نهایتاً منجر به حدوث شک در شخص قاضی می‌شود. در این حالت، قاضی از یک سو با پرونده روبروست که تنها مستندش اقراری است که به‌طور مستقیم به سمع و نظر او نرسیده است و از سوی دیگر هم نمی‌تواند به واسطه گواهی مقامات دادسرا بر وقوع اقرار نزد آنان از اقرار مطرح در دادسرا چشم‌پوشی نماید. لذا معتقدند با در پیش گرفتن سیاستی میانه از یک سو نباید برای اقرار شأنی برابر دلیل قائل شد و از سوی دیگر به‌طور کلی آن را فاقد اعتبار دانست، بلکه حد وسط توان اثباتی را برای اقرار مطرح در دادسرا در نظر گرفته و آن را در حد اماره قضایی احتساب نمود.

### ۳) حامیان نظریه عدم لزوم وقوع اقرار عند القاضی

از آنجا که نگارنده اعتقاد و التزام بیشتری به نظریه عدم لزوم وقوع اقرار نزد قاضی در محکمه در قیاس با لزوم اقرار، دست کم در جرائم حق الناسی دارد، ابتدا سعی خویش را مصروف رد مدعیات مدعیان نظریه اول و در ادامه تلاش بر آن دارد تا با تمسک به رویکرد امتنایی-تغافل، مدعی خویش یعنی دلیل محسوب گشتن اقرار مطرح در دادسرا در جرائم حق الناسی را به تفصیل مورد شرح قرار دهد.

#### ۳-۱) رد روایات دال بر لزوم اقرار عند الامام

این استدلال که اقرار باید نزد حاکمی باشد که می‌خواهد انشا حکم نماید، فاقد وجاهت علمی و شرعی است، زیرا اولاً مفهوم از «امام» مطلق حاکم و قاضی است و در دادسرا نیز «اقرار» «عند الامام» صدق می‌کند و کلمه امام فقط اختصاص به قاضی منشی حکم ندارد. ثانیاً دلالت روایت بر عدم اعتبار «اقرار عند غیر الامام» از باب مفهوم لقب است و مفهوم لقب ضعیف‌ترین اقسام مفهوم است و قابل اعتبار عرفی و شرعی نیست. ثالثاً دلیل بر حجیت اقرار، سیره عقلا است و عقلا اقرار را بماهو اقرار حجت می‌دانند و برای آن قائل به خصوصیتی نمی‌باشند. مگر آنکه دلیل معتبری وجود داشته باشد که اقرار باید «عند الامام» باشد و چنین دلیلی هم نیست و اقصی دلیلی که می‌تواند، دلیلی باشد همان روایت است که گفتیم دلالتش از باب مفهوم لقب است و مفهوم لقب همچنان که در اصول محقق شده است، نمی‌تواند مورد استناد واقع شود. در واقع تفسیر به «عند الامام» برای آن بوده است که در زمان صدر روایت، غالباً «اقرار عند الامام» بوده است، نه آنکه برای چنین اقراری خصوصیتی وجود داشته است. کوتاه‌سخن آنکه عرف از

<sup>۳۵</sup> شمس ناتری، «اصل برائت و موارد عدول از آن در حقوق کیفری»، ۶۷.

«عندالامام» خصوصیت را در نمی‌یابد و قید را بر مفهوم حمل نمی‌کند.<sup>۳۶</sup> به دیگر سخن، ارتکاز عقلایی شامل هر اقراری می‌شود که نزد قاضی ثابت شود.<sup>۳۷</sup>

تامل در براهین فوق، به نیکی گواه بر این مهم است که ملاک در سنجش توان اثباتی اقرار فارغ از هر قید مقیدکننده‌ای باید ثبوت آن نزد مقام قضا باشد نه تحقق و ادای آن. لذا بر همین منوال باید اذعان نمود که روایات وارده توسط مدعیان لزوم اقرار عندالامام، فاقد توان جنبه موضوعیت بخشی به مکان و مستمع اقرار در احراز توان اثباتی آن است؛ در نتیجه مکان و مستمع اقرار در اثبات جرائم طریقت دارند و نه موضوعیت.

## ۲-۳) دادسرا نهادی شرعی در چرخه قضایی

عدم وجود نهاد دادسرا در صدر اسلام به معنای غیرشرعی بودن این نهاد نیست. در واقع نمی‌توان فقدان نهاد دادسرا در چرخه قضایی نظام دادرسی در صدر اسلام را مستمسکی جهت جلوگیری از ورود این نهاد در تشکیلات آیین دادرسی اسلامی بر مبنای غیرشرعی خواندن این نهاد قرار داد. مدعای شرعی دانستن نهاد دادسرا در تشکیلات دادرسی نظام اسلامی مبتنی بر سیره عقلاء است. توضیح آنکه عقل به‌عنوان منبع شناخت پدیده‌ها با تامل در وظایف و عملکرد نهاد دادسرا نه تنها این نهاد را معارض و مخالف با شرع نمی‌داند که آن را یاور و نصرتی برای نظام دادرسی اسلامی جهت برپایی عدالت به حساب می‌آورد. به دیگر سخن، مبنای تشکیل نهاد دادسرا در چرخه دادرسی اسلامی را باید احکام امضایی مبتنی بر سیره عقلاء دانست. حال که نگارنده مبنای شرعی دانستن نهاد دادسرا را احکام امضایی مبتنی بر سیره عقلاء دانسته است بر خود لازم می‌داند مختصراً توضیحاتی را جهت وضوح موضع خود در این باب ارائه نماید.

پیش از ظهور اسلام، قوانینی در عرف جامعه رایج بودند که به‌عنوان نهادهای اصلی جامعه آن روز، وظیفه تنظیم روابط و مناسبات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را بر عهده داشتند. این قوانین در بین عقلای جامعه از مقبولیت لازم برخوردار بوده و نادیده انگاشتن آن‌ها مذمت ایشان را به دنبال داشت. با آمدن اسلام، شارع در مواجهه با آن‌ها سه گونه عمل کرده است. در برخی موارد قانون موجود را به کلی ابطال نموده، که ابطال جواز ربا در معاملات از آن جمله است. در برخی دیگر، قانون موجود را اصلاح کرده و سپس به کار گرفته است. که اصلاح و به‌کارگیری قانون قطع دست دزد از این موارد است. برخی دیگر را نیز تأیید کرده و اصطلاحاً مورد «امضاء» قرار داده است. اصولیان قسم دوم و سوم را «احکام امضایی» می‌نامند.<sup>۳۸</sup>

در باب مفهوم سیره عقلاء نیز باید دانست که عبارتست از شیوه عملی و یا ارتکازات درونی همه عقلای عالم فارغ از تفاوت‌های مکانی، زمانی و گرایشات دینی و مذهبی در برخورد با یک واقعه که آن روش را مفید و نیک تشخیص بدهند. در خصوص منشأ حجیت سیره عقلاء دو دیدگاه کلی وجود دارد. دیدگاه اول اشاره به حجیت سیره عقلاء بر مبنای طریقت دارد. منظور از طریقت این است که سیره عقلاء به خوی خود حجیت ندارد، بلکه حجیت آن منوط به

<sup>۳۶</sup> مرعشی شوشتری، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، ۱۰۳.

<sup>۳۷</sup> حسینی، القضا فی الفقه الاسلامی، ۷۴۱. یزدی، تکمله العروه الوثقی، ۴۸. نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ۷۷. صافی گلپایگانی، جامع الاحکام، ۳۷۳.

<sup>۳۸</sup> فیاضی، «ماهیت احکام امضایی»، ۱۱۰.



این است که در مرئی معصوم تحقق یابد و معصوم نیز آن را امضا بنماید یا حداقل در مقابل آن سکوت کند. در نتیجه سیره از آن جهت که سیره است حجت نیست بلکه رضایت شارع است که آن را حجت می‌کند و مادام که این رضایت احراز نشده است حجت نخواهد بود. دیدگاه دوم اشاره به حجیت سیره عقلاء بر مبنای موضوعیت دارد. منظور از موضوعیت آن است که برای اثبات حجیت سیره‌های عقلا نیازی به امضای صریح نداریم و بر همین مبنا هر جا سیره عقلائی ای شکل بگیرد، چه در عصر معصوم و چه در غیر آن، بر مبنای سنجش قوه عاقله دارای حجت است.<sup>۳۹</sup>

درواقع تفاوت اصلی دو نظریه معطوف به این امر است که دسته اول از فقها برای بنای عقلا اعتباری قائل نیستند مگر آن که نصی از شارع به‌طور صریح آن را تأیید کرده و یا دست کم از عدم مخالفت شرع با آن سیره اطمینان حاصل کنیم. اما بر اساس نظریه اخیر، شارع مقدس علی‌القاعده با بناهای عقلائی موافق است و نیازی به جستجو و کشف عدم مخالفت او نداریم. این بدان معنی است که در مواجهه با سیره عقلا، باید بنا را بر تأیید شارع گذاشت. زیرا نظر شارع بنا بر طبع اولی با نظر عقلا یکی است، مگر اینکه به طریقی عدم رضایت وی بر ما معلوم و مسلم شود.<sup>۴۰</sup>

حال با توجه به مطالب فوق نگارنده معتقد است که دین اسلام ماحصلی از سنت‌های عقلائی موردپسند ماقبل اسلام و همچنین احکام بدیع شارع مقدس می‌باشد. به دیگر سخن، احکام شرعی دین اسلام حاصل جمع احکام امضایی و تأسیسی است. حجیت احکام تأسیسی مبتنی بر بیانات شارع و حجیت احکام امضایی متکی بر رضایت شارع مقدس می‌باشد. احکام امضایی بدان جهت مورد تأیید و رضایت شارع مقدس قرار دارند که مبتنی بر قوه عقل می‌باشند و شارع مقدس، خود رئیس العقلاست. تأیید سنت‌های عقلائی پیش از ظهور اسلام توسط شارع مقدس، احکام امضایی را از حیث اعتبار شرعی برابر با احکام تأسیسی می‌نماید.

حال که ملاک فهم اراده شارع مقدس یکی احکام تأسیسی و دیگری احکام امضایی مبتنی بر رضایت شارع می‌باشد چرا امروزه نتوان قائل بر آن شد که نهاد دادسرا به علت ابتدای بر قوه عقل و حمایت عرف از آن یک نهاد شرعی است که مورد تأیید شارع مقدس است. درواقع همان‌گونه که سنت‌های پیش از اسلام مبتنی بر عقل مورد رضایت شارع قرار گرفتند چرا عرف‌های امروزی نتوانند بر ابتدای قوه عقل مورد تأیید شارع مقدس قرار گیرند.

در باب عقلائی بودن نهاد دادسرا باید گفت که حضور نهاد دادسرا در چرخه قضایی اغلب کشورها از جمله ایران خود به‌وضوح حکایت از اتکای این نهاد بر سیره عقلا دارد. به دیگر سخن، آنچه که امروزه اغلب کشورهای جهان را بر داشتن نهادی بنام دادسرا علی‌رغم تفاوت در اندیشه‌های دینی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ترغیب می‌نماید، همین سیره عقلی است که خداوند رحیم به همه بندگانش موهبت داده است.

باری، نگارنده با توجه به شرعی دانستن نهاد دادسرا بر اساس سیره عقلا، نظر آن دسته از افرادی را که فقدان نهاد دادسرا در چرخه قضایی را مستمسکی برای غیرشرعی خواندن این نهاد قرار داده و به تبع آن، ارزش اثباتی اقرار بر مطرح در دادسرا را از دلیل به آماره قضایی کاهش داده بودند، مورد تردید قرار می‌دهد.

### ۳-۳) قاضی بودن مقامات دادسرا

نگارنده در باب نظریه لزوم اقرار نزد قاضی معتقد بر آن است که حتی اگر ما برحسب روایات قائل بر لزوم اقرار نزد

<sup>۳۹</sup> جاویدی، « جایگاه سیره عقلاء در فقه جزایی امامیه»، ۳۹.

<sup>۴۰</sup> جهانخواه، « جایگاه بنای عقلا در فقه شیعه»، ۱۹۹۱.

شخص قاضی جهت اثبات جرائم شویم، بازهم اقرار نزد مقامات دادسرا به علت مناسبات کاری و شرایط استخدامی همسان با قضات محکمه، دارای اعتباری یکسان می باشد. علت مدعا آن است که شخص بازپرس پس از ارجاع پرونده توسط دادستان، اقدام به تحقیق می نماید و هر تحقیقی را که برای کشف حقیقت لازم بداند در دستور کار قرار می دهد و نهایتاً هم بر اساس تحقیقات صورت گرفته اقدام به صدور قرار می نماید و این دقیقاً همان نحوی عملکرد شخص قاضی در دادگاه می باشد. چه بسا بتوان گفت که بازپرس نسبت به شخص قاضی در مورد پرونده بیشتر استحقاق لفظ «حکم» را دارد و علت این بیان انجام تحقیقات گسترده در مرحله تحقیقات مقدماتی می باشد که سنگ بنای بسیاری از پرونده ها است و در اغلب اوقات شخص قاضی با پرونده روبرو است که تمام معماهای آن توسط مقام بازپرس حل شده است. از سوی دیگر قوانین ناظر بر استخدام مقامات قضایی دادسرا به هیچ عنوان با شخص قاضی متفاوت نمی باشد. چراکه مقامات دادسرا در یک سیر زمانی کم کم خود در دادگاه بر کرسی منصب قضا تکیه می زنند و به همین دلیل شرایط استخدام قضات در همان روزهای اولیه در جهت استخدام مقامات دادسرا لحاظ می شود.

#### ۴-۳) عدم تردید در صحت اقرار مطرح در دادسرا

در باب تردید در وقوع صحت مند اقرار مطرح در دادسرا پیشتر بیان گشت که چنانچه شخص قاضی در وقوع اقرار خارج از محکمه یا شرایط وقوع آن، دچار شک و تردید گردد، نمی تواند اقدام به صدور حکم محکومیت نماید. در واقع محل نزاع بر وقع یا عدم وقوع صحت مند اقرار در مرحله تحت نظر یا تحقیقات مقدماتی نزد ضابطان دادگستری یا مقامات قضای دادسرا نیست؛ بلکه جدال بر فهم قیاس توان اثباتی اقرار مطرح در دادسرا نسبت به اقرار موجود در دادگاه است؛ درحالی که به هیچ عنوان در وقوع و صحت اقرار مطرح هیچ گونه شک و تردیدی برای شخص قاضی وجود ندارد و تنها مانع عدم ابتنای احکام بر مبنای اقرار حادث گشته در دادسرا، عدم وقوع اقرار نزد مقام قضا در محکمه است.

لزوم اقناع وجدانی مقام تحقیق در دادسرا از یک سو و پذیرش شهادت بر شهادت به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا توسط قانون گذار از سوی دیگر از جمله عللی می باشند که مدعی مورد تردید واقع شدن اقرار مطرح در دادسرا را به چالش می کشند.

عدم یکسان دانستن بار اثباتی اقرار مطرح نزد مقامات دادگاه و دادسرا در اثبات جرائم بر حسب تردید در صحت و درستی اقرار، این حقیقت را به ذهن متبادر می سازد که حضور بازپرس در چرخه قضایی نظام دادرسی ایران، نتیجه ای جز اطلاع دادرسی ها را در پی ندارد. علت بیان مدعا آن است که شخص بازپرس در نظام مختلط بر اساس معیار فراتر از هر شک معقول پس از اقناع وجدانی اقدام به تصمیم قضایی می نمایند. حال عدم لحاظ شأنی برابر برای اقرار صورت گرفته در دادسرا با دادگاه از حیث توان اثباتی توسط قانون گذار کیفری، از یک سو جفایی بر خدمات مقام بازپرس و از سوی دیگر گواهی است بر بی اعتمادی قانون گذار کیفری نسبت به عملکرد عادلانه شخص بازپرس و هر دو نتیجه مذکور حاصلی به جز اطلاع دادرسی و عدم فهم از علت حضور مقام بازپرس در چرخه قضایی را در پی ندارد. به دیگر سخن، لزوم دو اقناع وجدانی در نظام مختلط حاکم بر دادرسی های جزایی ایران، از یک سو حکایت از اعتماد داشتن قانون گذار به مقامات قضایی دادسرا و از سوی دیگر حکایت از شأن برابر مقامات قضایی دادسرا با شخص قاضی دارد. در واقع شخص بازپرس به عنوان قاضی تحقیق پرونده عامل بی طرفیست که چنانچه در صحت اقرار مطرح در دادسرا دچار تردید شود قبل از ارسال پرونده به دادگاه، خود به آن رسیدگی می نماید و پی به

صحت و سقم آن می‌برد. فلذا ارسال پرونده به دادگاه توسط شخص بازپرس معنای جز آن ندارد که اقرار صورت گرفته در دادسرا در صحت و سلامت کامل واقع شده‌اند و دیگر شخص قاضی نباید از این جهات، تردیدی در صدور حکم بر اساس اقرار نماید.

در نگاهی دیگر بر عدم پذیرش اقرار مطرح در دادسرا نزد مقامات قضایی باید توجه نمود که در شهادت بر شهادت، شاهد فرع، سخنگوی شاهد اصل می‌باشد. در واقع شاهد فرع بی‌آنکه خود مستقیماً نظاره‌گر واقعه باشد به استناد شهادت شخصی که خود شاهد وقوع یا عدم وقوع امری در خارج بوده است، در محکمه حاضر و نزد شخص قاضی اقدام به شهادت بر شهادت می‌نماید. تأمل در پذیرش شهادت بر شهادت توسط قانون‌گذار کیفری به‌عنوان یکی از طرق اثبات جرائم، ما را رهنمون بر این پرسش می‌سازد که چرا قانون‌گذار کیفری ذیل اقرار به‌عنوان یکی از ادله اثبات دعاوی، ذکر از شهادت بر اقرار به میان نیاورده است؟

حال با توجه به سخنان بیان شده در فوق و همچنین سخنانی که پیشتر در باب شرایط استخدای و کاری مقامات دادسرا در قیاس با مقامات دادگاه بیان گشت باید بگوییم که پذیرش شهادت بر اقرار به واسطه اینکه اغلب این اقرار نزد مقامات دادسرا واقع می‌شوند و مقام تحقیق بر آن شهادت می‌دهد به‌حق شایسته‌تر در اثبات جرائم هستند. بنابراین تردید در صحت اقرار مطرح در دادسرا آن مبنایی نبوده که مقنن کیفری بر اساس آن در تبصره ۲ ماده ۱۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری با لحنی مطلق بیان دارد که هرگاه اقرار مستند حکم باشد، استماع آن توسط قاضی صادر کننده رأی الزامی خواهد بود.

باری، به‌زعم نگارنده دلایل مطرح شده توسط قائلین به رویکرد لزوم اقرار نزد شخص قاضی در محکمه نمی‌تواند مانع امکان اثبات جرائم توسط اقرار به‌عنوان «دلیل» گردد. حال که دانستیم رویکرد اتخاذی قائلین به لزوم اقرار نزد شخص قاضی فاقد دلایلی مستحکم می‌باشد، باید در جهت یافتن مبنایی باشیم که قانون‌گذار کیفری برحسب آن قائل بر آماره دانستن اقرار مطرح در دادسرا نسبت به اقرار مطرح در دادگاه از حیث توان اثباتی شده است.

#### ۴) رویکرد «امتنانی - تغافلی» نسبت به نقش اثباتی اقرار مطرح دادسرا

عقلانیت به‌عنوان والاترین موهبت الهی، مکان و مستمع اقرار را فاقد چنان خصوصیت و موضوعیتی است که بتوانند ماهیت اقرار را دستخوش تغییر نمایند. به دیگر سخن، عقل تمایزی مابین اقرار مطرح نزد شخص قاضی با مقامات دادسرا نمی‌بیند و تنها معیار لازم، جهت استناد حکم بر اقرار را ثبوت صحت مند اقرار نزد مقام قضا می‌داند. لذا نگارنده، ابتدای دادرسی جزایی ایران بر سیاست جنایی امتنانی - تغافلی اسلام را عاملی جهت کاهش بار اثباتی اقرار مطرح در دادسرا از دلیل به آماره قضایی می‌داند. مثبت مدعا در باب رویکرد امتنان - تغافلی سیاست جنایی اسلام در اثبات جرائم، آن زمان بر همگان عیان می‌شود که با ایجاد موانع بسیار در روند اثبات جرائم، گویی خود به امداد شخص متهم می‌آید و او را از چنگال کیفر می‌رهاند.

مواردی همچون ترغیب شهود و شخص مقر به عدم گواهی و اقرار در جرائم حق‌الله، حاکمیت نظام ادله قانونی بر ادله اثبات دعوا، عدم برپایی محاکم به‌صورت غیابی در جرائم حق‌الله، عدم پذیرش شهادت فرع در حقوق‌الله، استمرار عدالت شهود تا زمان صدور حکم در جرائم حق‌الله، ممنوعیت تجسس در کشف جرائم حق‌الله، ترغیب طرفین دعوا به صلح و سازش، پذیرش و تأثیر توبه در محو یا کاهش مجازات در جرائم حق‌الله، افزایش کمی و کیفی ادله اثبات دعوا در اثبات جرائم حق‌الله و بسیاری موارد دیگر، مثبت مدعا می‌باشد در باب کیفر گریز بودن سیاست جنایی اسلام است. باری، بر مبنای نظریه امتنانی - تغافلی، هیچ نقصان یا کاهشی در شرایط اثباتی اقرار مطرح در دادسرا در قیاس با

اقرار بر مطرح در دادگاه در اثبات جرائم وجود نداشته است و آنچه مانع از امکان اثبات جرائم و صدور حکم محکومیت بر مبنای اقرار مطرح در دادسرا می‌شود، تنها لطف و امتنان قانون‌گذار کیفری می‌باشد که با تغافل و چشم‌پوشی بعد اجرایی پیدا می‌کند. به دیگر سخن، این مرحمت و موهبت قانون‌گذار کیفری می‌باشد که اقرار مطرح در دادسرا چنانچه تنها مستند پرونده باشند، نتوانند جرائم را به اثبات رساند و موجبات محکومیت و مجازات اشخاص متهم را سبب شوند. امتنان، احسان بدون چشم‌داشت به پاداش است.<sup>۴۱</sup> از سوی دیگر تغافل در لغت به معنای خود را به غفلت نمایاندن، بی‌خبر نشان دادن خود و در اصطلاح، معادل چشم‌پوشی آگاهانه از رفتارهای نامطلوبی است که اطرافیان در خفا دارند. غرض اصلی در چنین رویکردی به اعمال سایرین، اصلاح کردارها و ثمرات نیکوی تربیتی است که از این طریق حاصل می‌گردد.<sup>۴۲</sup>

در باب قاعده امتنان، ذکر چند نکته خالی از وجه نمی‌باشد. اول آنکه قاعده امتنان قاعده‌ای اصولی است که بسیاری از قواعد فقهیه مبتنی بر آن است. توضیح آنکه قواعد اصولی ابزار استنباط حکم شرعی هستند و نوعاً کبرای قیاس قرار می‌گیرند که از آن حکم و مسأله فقهی به دست می‌آید. دوم آنکه مدرک حجیت قاعده امتنان سیره عقلا می‌باشد. به نحوی که بنای عقلاء، در محاوراتشان بر تعیین مراد متکلم است، برحسب آنچه مقام امتنان و ارفاق اقتضا کرده است، در آنجایی که هرگاه احراز کنند که متکلم درصدد ارفاق و امتنان بر مخاطب در کلامش است. بنابراین هر آنچه را که مقام امتنان اقتضاء می‌کند، عقلا از کلام متکلم در آن هنگام استظهار می‌کنند و در محاوراتشان بر آن ترتیب اثر می‌دهند. سوم آنکه هیچ شکی نیست که قاعده امتنان از اصول عملیه نیست؛ چراکه هیچ شک و تحیری نه در موضوع این قاعده و در مقام عمل وجود ندارد و به همین جهت وارد بر اصول عملیه می‌باشد<sup>۴۳</sup> چهارمین نکته آنکه قاعده امتنان قاعده‌ای است تکلیف‌گریز<sup>۴۴</sup> که با علم به واقع بنا بر مصالحی همچون تسهیل امور بر مردم دست از الزام به واقع کشیده و در جعل حکم بیش‌ازپیش رعایت حال مکلف را نموده است.<sup>۴۵</sup>

## ۵) علل اتخاذ رویکرد امتنانی نسبت به ارزش اثباتی اقرار در دادسرا

به روایت تاریخ، قرار دادن تمامی طُرق مقابله با پدیده مجرمانه در سبب کیفر، امری غیر عقلایی است، چراکه اسباب تحقیر کیفر را سبب می‌گردد. اهرم فشار کیفر در تقابل با پدیده بزه دارای قدرتی لایزال نیست و تکرار بی‌رویه آن حاصلی جز تضعیف توان ارعابی کیفر در پی ندارد. عدم تمسک بی‌وقفه به اهرم فشار کیفر مستلزم متشبث شدن سیاست جنایی به حربه‌های غیر کیفری در برخورد با پدیده بزه است. ابتنای سیاست قضایی ایران بر سیاست جنایی اسلام که در ظرفیت خود دارای ظرائف غیر کیفری متنوعی از جمله بزه پوشی و کیفر زدایی می‌باشد، قانون‌گذار کیفری را بر آن می‌دارد تا در هنگامه وضع قوانین مدخل‌های اصلی در برخورد با پدیده جرم را از نظر دور ندارد. بزه‌پوشی و کیفر زدایی از جمله حربه‌های غیر کیفری می‌باشند که بزه پوشی بر ساختن شخصیت انسان و تبدیل او به انسانی وارسته و به‌دوراز کجروی و گناه متمرکز شده<sup>۴۶</sup> و کیفر زدایی با یک نوع مداخله و تدبیر اجتماعی از طریق

<sup>۴۱</sup> خادمی کوشا، «مفهوم شناسی احکام امتنانی»، ۱۰۹.

<sup>۴۲</sup> محمصص، سازگاری همسران به شیوه تغافل با تأکید بر آموزه‌های دینی، ۴۳.

<sup>۴۳</sup> عبداللهی، «رویکرد امتنان در شریعت اسلامی و بازتاب آن در فقه و قانون‌گذاری ایران»، ۱۶۷.

<sup>۴۴</sup> شاهرودی، بحوث فی علم الاصول، ۴۸۱.

<sup>۴۵</sup> عراقی، مقالات اصول، ۱۶۲.

<sup>۴۶</sup> میرخلیلی، پیشگیری وضعی از بزهکاری، ۱.

جرم زدایی ناقص، در پی گریز مُدبرانه از اعمال بی وقفه کیفر است.<sup>۴۷</sup> در سیاست جنایی اسلام کیفر نه فقط تنها عامل در مبارزه با بزهکاری محسوب نمی‌گردد بلکه اصولاً عکس‌العملی اساسی و بنیادین هم به شمار نمی‌آید؛ زیرا اجرای کیفر هرگز عامل قوی و مؤثری در تثبیت ارزش‌های اخلاقی، کمال معنوی و اصلاح به حساب نمی‌آید. بدیهی است که حصول تعالی، گرایش به معیارهای اجتماعی و پذیرش قواعد اخلاقی نمی‌تواند متوقف بر اجرای مجازات باشد و هیچ‌گاه نمی‌توان در ایجاد و تقویت حس تمایل به نیکی برای زور سهمی قائل بود.<sup>۴۸</sup>

بی گمان سخت‌گیری بیش از حد تصور سیاست جنایی اسلام در اثبات جرائم براساس اهداف مشروح در قیاس با سایر نظام‌های حقوقی تأمل‌برانگیز و خیره‌کننده است. در واقع اگر نتوان سیاست جنایی اسلام را سیاستی کیفر ستیز خواند، دست کم می‌توان آن را کیفر گریز دانست. در این میان، تسری مطلق مبنای امتنان بر اقرار بر مطرح در دادسرا در اثبات جرائم، خود موجبات سختی و مشقت بر اشخاص بزه‌دیده یا متضرر از جرم را سبب می‌گردد. مقنن کیفری در جرائم حق الناسی، نمی‌تواند از کیسه شخص بزه دیده بدون رضایت او بر اشخاص بزه‌کار ببخشد. در واقع امتنان بر اشخاص خاطی در جرائم حق الناسی نمی‌تواند دست‌آویزی باشد که موجبات پایمال شدن حقوق افراد متضرر را سبب گردد، چراکه این امر خود جفا بر اهداف متعالی دادرسی از جمله تحقق عدالت و احقاق حقوق است.

---

<sup>۴۷</sup> نجفی ابرندآبادی، بیگی، دانشنامه جرم‌شناسی، ۱۷.

<sup>۴۸</sup> صادقی، «بزه پوشی»، ۱۶۷.

## نتیجه‌گیری

اقرار، فعل فرزندگان عالم است. برخی با تمسک بر پاره‌ای از روایات، نقصان در مکان و مستمع اقرار یعنی فقدان نهاد دادسرا در چرخه قضایی نظام دادرسی اسلامی، احتیاط نهادینه‌شده در سیاست جنایی اسلام در اثبات جرائم، نتیجه می‌گیرند که اقرار برای آنکه موجد توان اثباتی در قواره «دلیل» باشد باید لزوماً «عندالحاکم» باشد و منظور از حاکم را هم منحصر به شخص قاضی در محکمه دانسته و معتقدند که مبنای تصمیم اتخاذی مقنن کیفری در باب اماره دانستن اقرار مطرح در دادسرا با توجه به تبصره ۲ ماده ۱۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره ۲ ماده ۲۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، را باید در مبادی مشروح یافت.

در این میان، نگارنده علی‌رغم وقوف بر تصمیم قانون‌گذار کیفری در مقام رد مبانی مذکور معتقد است که این استدلال که بر مبنای روایات، اقرار لزوماً باید نزد حاکمی باشد که می‌خواهد انشا حکم نماید، فاقد وجهت علمی و شرعی است، زیرا اولاً مفهوم از «امام» مطلق حاکم و قاضی است و در دادسرا نیز «اقرار» «عندالامام» صدق می‌کند و کلمه امام فقط اختصاص به قاضی منشی حکم ندارد. ثانیاً دلالت روایت بر عدم اعتبار «اقرار عند غیر الامام» از باب مفهوم لقب است و مفهوم لقب ضعیف‌ترین اقسام مفهوم است و قابل اعتبار عرفی و شرعی نیست. ثالثاً دلیل بر حجیت اقرار، سیره عقلا است و عقلا اقرار را بماهو اقرار حجت می‌دانند و برای آن قائل به خصوصیتی نمی‌باشند. در مورد استدلال دوم، یعنی عدم شرعی بودن نهاد دادسرا نیز باید دانست که دادسرا نهادی فرانسوی است که پس از انقلاب مشروطه وارد سازمان قضایی ایران شد. در این میان، عدم وجود نهاد دادسرا در صدر اسلام را نمی‌توان مستمسکی برای غیرشرعی خواندن این نهاد قرار داد. علت بیان مدعا، ابتدای مشروعیت نهاد دادسرا در چرخه قضایی ایران بر احکام امضائی استوار بر سیره عقلاست. اقدام مشابه عقلاء اقوام مختلف انسانی در بهره بردن از دادسرا در دوران تاریخ، مثبت عقلایی بودن این نهاد می‌باشد. عقل به‌عنوان منبع شناخت، نه تنها این نهاد را معارض با شرع مقدس نمی‌داند که آن را نصرتی برای نظام دادرسی اسلامی جهت برپایی عدالت به حساب می‌آورد. و اما در باب رعایت احتیاط لازم جهت پرهیز از هرگونه خطا و پایمال شدن کرامت انسانی نیز باید دانست که محل نزاع بر وقع یا عدم وقوع صحت مند اقرار در مرحله تحت نظر یا تحقیقات مقدماتی نزد ضابطان دادگستری یا مقامات قضای دادسرا نیست؛ بلکه جدال بر فهم قیاس توان اثباتی اقرار مطرح در دادسرا نسبت به اقرار موجود در دادگاه است؛ درحالی که به هیچ‌عنوان در وقوع و صحت اقرار مطرح هیچ‌گونه شک و تردیدی برای شخص قاضی وجود ندارد و تنها مانع عدم ابتدای احکام بر مبنای اقرار حادث گشته در دادسرا، عدم وقوع اقرار نزد مقام قضا در محکمه است.

و اما نزد نگارنده حقیقت تصمیم مقنن کیفری در باب اماره قضایی پنداشتن اقرار مطرح در دادسرا اینگونه رُخ می‌نماید که ابتدای راهبرد جزایی ایران بر سیاست کیفر گریز اسلام در اثبات جرائم می‌تواند مستمسکی باشد که قانون‌گذار کیفری بدان تمسک ورزیده است. مثبت این مدعا عقلانیت بشری به‌عنوان والاترین موهبت الهی است؛ چراکه از منظر عقل، مکان و مستمع اقرار نمی‌تواند ماهیت حقیقی اقرار را به نحوی دستخوش تغییر قرار دهد که اگر در مراحل تحت نظر و تحقیقات مقدماتی نزد ضابطان دادگستری و مقامات قضایی به وقوع پیوست، دارای یک توان اثباتی باشد و آنگاه که اقرار در محکمه و نزد قاضی حادث می‌گردد، بار اثباتی متفاوتی داشته باشد. لذا تصمیم مقنن کیفری بیشتر حکایت از یک رویکرد امتنانی دارد تا نگرشی که مبنای آن عقلانیت محض است.

حال در این میان، اطلاق بیان مقنن کیفری در اماره قضایی دانستن اقرار مطرح در دادسرا در کلیه جرائم، خلاف موازین عدالت است؛ چراکه تسری مبنای امتنان در اثبات جرائم واجد جنبه‌ی حق الناس به‌وضوح خود موجبات مشقت افراد بزه دیده را سبب می‌گردد؛ لذا پسندیده آن است که اقرار مطرح در دادسرا پس از راستی آزمایی و زدودن هرگونه

تردید در وقوع صحت مند، در اثبات جرائم حق الناسی، در هیئت «دلیل» رونمایی گردد. این نوع برداشت از امتنان به عنوان مبنای کاهش بار اثباتی اقرار مطرح در دادسرا از دلیل به آماره قضایی در قیاس با بیان مطلق مقنن کیفری در تبصره ۲ ماده ۱۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری، موجه تر به نظر می آید؛ چراکه هم دربرگیرنده سیاست بزه پوشی و کیفر گریز بودن سیاست جنایی اسلام که سیاست جزائی ایران متأثر از آن است، می باشد و هم حقوق اشخاص بزه دیده رعایت گشته و آنان نسبت به چرخه قضایی و متولیان امر ناامید نمی شوند.

## فهرست منابع

### منابع فارسی

۱. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، جلد ششم، تهران: کتابفروشی اسلامیة، چاپ هشتم، ۱۳۷۶.
۲. انصاری، مسعود، طاهری، محمدعلی، دانشنامه حقوق خصوصی، جلد اول، تهران: نشر محراب فکر، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۳. بهرامی خوشکار، محمد، «قضاوت غیر مجتهد در فقه امامیه با رویکرد به نظر امام خمینی (ره)»، فصلنامه راهبرد، ۶۵ (۱۳۹۱)، ۶۹-۹۲.
۴. جاویدی، مجتبی، «جایگاه سیره عقلاء در فقه جزایی امامیه»، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، ۳۳ (۱۳۹۲)، ۳۵-۵۴.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دائره المعارف حقوق مدنی و تجارت، تهران: گنج دانش، ۱۳۵۷.
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد اول، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۸.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دایره المعارف علوم اسلامی قضایی، جلد دوم، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۱.
۸. جهانخواه، علی، «جایگاه بنای عقلا در فقه شیعه»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ۱۷ (۱۳۹۰)، ۲۱۰-۱۸۳.
۹. حاجی ده آبادی، احمد، «عدم اعتبار اقرار غیر قضایی در امور کیفری»، مجله حقوق اسلامی، ۳۹ (۱۳۹۲)، ۱۴۰-۱۱۳.
۱۰. خادمی کوشا، محمدعلی، «مفهوم شناسی احکام امتنایی»، مجله فقه، ۴ (۱۳۹۱)، ۱۳۱-۱۰۷.
۱۱. اظهارات حجت‌الاسلام منتظری معاون حقوقی وزارت دادگستری، ۱۰ مرداد ۱۳۷۰، ۷.
۱۲. اظهارات شوشتری وزیر دادگستری، روزنامه سلام، ۲ مرداد ۱۳۶۹، ۵.
۱۳. زراعت، عباس، حاجی‌زاده، حمیدرضا، ادله اثبات دعوا، کاشان: نشر قانون‌مدار، ۱۳۸۸.
۱۴. شامبیاتی، هوشنگ، حقوق کیفری اختصاصی، جلد اول، تهران: نشر ویستار، ۱۳۷۷.
۱۵. شمس ناتری، محمدابراهیم، «اصل براءت و موارد عدول از آن در حقوق کیفری»، مجله مجتمع آموزش عالی قم، ۱۴ (۱۳۸۱)، ۶۵-۸۸.
۱۶. صادقی، محمد هادی، «بزه پوشی» مجله حقوقی دادگستری، ۲۸-۲۹ (۱۳۷۸)، ۱۹۲-۱۶۱.
۱۷. عبداللهی، جعفر، «رویکرد امتنان در شریعت اسلامی و بازتاب آن در فقه و قانون‌گذاری ایران»، گفتمان فقه و اصول، ۳ (۱۳۹۷)، ۳۳-۴۶.
۱۸. فیاضی، مسعود، «ماهیت احکام امضائی»، مطالعات اسلامی: فقه و اصول، ۱۰۲ (۱۳۹۴)، ۱۲۹-۱۰۹.
۱۹. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، جلد اول، نشر میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
۲۰. محمص، مرضیه، «سازگاری همسران به شیوهٔ تغافل با تأکید بر آموزه‌های دینی»، ۲ (۱۳۹۲)، ۵۴-۴۱.
۲۱. محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه-بخش قضایی (۳)، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۷.
۲۲. مدنی، سید جلال‌الدین، ادله اثبات دعوا، تهران: انتشارات پایدار، ۱۳۷۷.
۲۳. اسماعیل شوشتری (وزیر دادگستری وقت)، مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره چهارم، جلسه ۵۵ مورخه ۲۲ آذر ۱۳۷۱.
۲۴. اظهارات سید علی‌اکبر حسینی (نماینده مجلس)، مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره چهارم، جلسه ۵۵ مورخه



۲۲ آذر ۱۳۷۱.

۲۵. مرعشی، سید حسن، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، تهران: نشر میزان، ۱۳۷۳.
۲۶. میرخلیلی، سید محمود، پیشگیری وضعی از بزهکاری، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
۲۷. نجفی ابرنآبادی، علی حسین؛ هاشم بیگی، حمید، دانشنامه جرم‌شناسی، تهران: گنج دانش، ۱۳۹۷.
۲۸. یوسفی، ایمان، تحقیقات مقدماتی در آیین دادرسی کیفری. تهران: نشر جنگل، ۱۳۹۱.

## منابع عربی

۲۹. الحصری، احمد، علم القضاء، جلد دوم، بیروت: انتشارات دارالکتب العربی، ۱۴۱۶ق.
۳۰. حسینی، سید کاظم، القضاء فی الفقه الاسلامی، قم: مجمع اندیشه اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۳۱. حسینی شیرازی، سید محمد، موسوعه استدلالیه فی الفقه الاسلامی، جلد ۷۳، دارالعلوم، ۱۴۰۹ق.
۳۲. حلّی، جعفر بن حسن بن یحیی، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: موسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۳۳. حلّی، محمد بن ادريس، السر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۳۴. شاهرودی، سید محمود، بحوث فی علم الاصول، قم: موسسه دائره المعارف للفقه الاسلامی طبقا لمذهب اهل البيت (ع)، ۱۴۲۶ق.
۳۵. صافی گلپایگانی، لطف الله، جامع الاحکام، جلد دوم، قم: انتشارات حضرت معصومه، ۱۳۸۵ش.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، جلد ۱۰، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۶ق.
۳۷. عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، جلد ۲۸، قم: موسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۶ق.
۳۸. عراقی، ضیاء الدین، مقالات/اصول، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۰ق.
۳۹. علامه حلّی، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، جلد ۴، قم: موسسه امام صادق (ص)، ۱۴۲۱ق.
۴۰. مفید بغدادی، محمد، المقنعه، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۱. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۴۲. یزدی، سید محمد کاظم، تکمله العروه الوثقی، قم: کتابفروشی داوری، ۱۴۱۴ق.

Validation of the evidentiary power of the arguments presented in the prosecution

### **Abstract**

Acknowledgment is the nobler of reasons, the nobler of truth discoverers. Confession sometimes takes place before the judge in court and sometimes outside the court. The former is referred to as judicial confession and the latter as non-judicial confession. Regarding basis of criminal sentences based on non-judicial confessions, when the confession is the only documentary evidence of the case, according to Note 2 of Article 119 of the Criminal Procedure Code and Note 2 of Article 218 of the Islamic Penal Code approved in 2013, the non-judicial confessions are not competent to prove in the case He knows the "reason". It seems that the criminal legislator, relying on evidence such as the narrations that tell about the necessity of confession before the judge, the lack of the place and audience for confession, i.e. the lack of the institution of the prosecution in the judicial cycle of the Islamic judicial system, the institutionalized caution in the criminal policy of Islam in proving crimes, has inclined to the conclusion that To demote non-judicial evidence from "reason" to "judicial evidence". In the meantime, while rejecting the, there should not be any obstacle to the possibility of the evidence of the evidence presented in the prosecution as "evidence", unless the criminal law with The attention of gratitude and caution institutionalized in the criminal policy of Islam in proving crimes should decide the slips of guilty people, and accepting this decision also requires not violating the rights of people in the crimes of human rights.

Key words: confession, prosecutor's office, court, reason, judicial decree.

